ویـوین ا. اشــمیت، اســتاد روابـط بین‌المللـی و علـوم سیاســی دانشــگاه بوستون همـراه بـا مـارک تـاچر، اسـتاد سیاسـت تطـبیقی و مطالعـات بیـن-المللی مدرسـه اقتصاد لندن اخیراً در کتـاب مشـترک خـود بنـام «لیبرالیسـم انعطاف پذیر در اقتصاد اروپا» به تشریح خصوصیات لیبرالیسم، دلایل پایداری آن در سیاست معاصر، سرنوشت آن در آینده و سناریوها و راههای مختلـف مبارزه با آن می پردازند. در متن زیر، آن‌ها خلاصه‌ای از رئوس اصلی کتاب در مورد دلایل انعطاف پذیری لیبرالیسم را توضیح می دهند.

لیبرالیسم انعطاف پذیر در اقتصاد سیاسی اروپا

اثر: ویوین ا. اشمیت و مارک تاچر

برگردان: رضا جاسکی

با توجه به شکست تحقیر آمیز سیاست نئولیبرالیسـتی در عمـل، چرا همچنان به عنوان رویکرد غالب در سیاست گذاری اروپا حضـور دارد؟ آیا راه خروجی برای بن‌بست کنونی وجود دارد؟

با وجود بحران اقتصادی که در سال ۲۰۰۸ بـا شـدت فـراوان اروپـا و آمریکـا را درنوردیـد، رهـبران سیاســی تلاش کمــی بــرای تجدیـد نظـر در ایـده‌های نولیبرالی که مسـئولیت سـنگینی در رونـق و ورشکسـتگی دارنـد، را انجـام داده اند، و اینکه واقعا چقدر «اعتدال بزرگ» افراطی و غیـر اعتـدالی بـود، را بحال خود رها کرده اند. کـاملا برعکـس، ایـده‌های نئولیـبرالی همچنـان تنهـا ایده‌های موجود و در دسترس هستند. در بازارهای مالی ، که بحران از آنجا آغاز شد، تنظیم و نظارت به شکل محزونی ناکافی است، در حالی که تنهـا ایده‌هایی که به بازی گرفته می‌شوند، نئو لیـبرالی هسـتند، چـه بـه شـکل تنظیم بیشتر «بهسـازی بـازار» و چـه بـه شـکل سیاسـتِ گسـترده‌تر عـدم مـداخله دولـت در امـور اقتصـادی. البتـه، بیشـترین سـر درگمـی مربـوط بـه واکنش نسبت به بحران کشورهای اتحادیه اروپا است که «انضـباط بـازار» را

از طریق ریاضت اقتصادی پذیرفته‌اند و با قبول ان، خود را به رشد کم و یا رشد صفر محکوم کرده اند. این نقطه مقابل ایالات متحده است که نتایج اقتصادی بهتری را نشان داده است، با وجود انکه بین اصولگرایان جمهوری خواه طرفدار ریاضت اقتصادی و یک رهبری بیشتر عملگرا که تمرکز خود را بر رشد اقتصادی نهاده است، از هم گسیختگی و شکاف وجود دارد.
سئوال ما این است: ما چگونه می‌توانیم انعطاف پذیری ایده‌های نئولیبرالی را توضیح دهیم؟ چرا بعد از سالهای ۱۹۸۰، نه تنها این ایده‌ها جان سالم بدر برده اند، بلکه همچنان تفکر غالب هستند؟ نئولیبرالیسم معتقد به: بهبود بازار از طریق تجارت آزاد جهانی و تحرکِ سرمایه که از سوی طرفداران بازار حمایت می شوند، دولت محدودی که مروج انعطاف پذیری بازار کار است، و در پی کاهش وابستگی به رفاه در عین حالی که ارائه خدمات عمومی را در معرض فروش می گذارد، می باشد. کلمات رمز چنین نئولیبرالیسمی عبارتند از: آزاد سازی، خصوصی سازی، مقررات زدایی، و واگذاری به نهادهای غیر-اکثریتی مانند اژانس های نظارتی «مستقل» و بانکهای مرکزی .معیارها و سنگهای محک ان اهمیت مسئولیت فردی، ارزش رقابت، و مرکزیت تقسیم و توزیع بازار. سرود نئولیبرالی، دولت را به مثابه مشکل دیرینه، و بازار را به عنوانِ راه حلْ نغمه می کند- حتی امروز، باوجود این واقعیت که بحران نه زاده دولت بلکه بازار می باشد.
چرا با همه این‌ها و در پرتو بحران، هیچگونه تغییر عمده‌ای در ایده‌ها دیده نمی شود، یا از طریق بازگشت به عقب به نئو کینزیسم، که «عصر طلایی» پس از جنگ را به ارمغان اورد، و یا به جلو و چیزی جدید؟ به چه صورتی می‌توانیم این واقعیت را توضیح دهیم که نئولیبرالیسم همچنان به نفوذ خود، در اینکه مردم چگونه در مورد دولت و بازار فکر می‌کنند و حرف می زنند، ادامه می دهد؟ ما رئوس تحلیلی پنجگانه چنین انعطافی را ارائه می دهیم: اصول اصلی انعطاف پذیری نئولیبرالیسم؛ شکاف بین خطابت و لفاظی نئولیبرالی و واقعیت؛ توان گفتمان نئولیبرالی در بحث؛ قدرت منافع در استفاده استراتژیکی از ایده؛ و نیروی نهادها در جاسازی ایده‌های نئولیبرالی.
اول، عمومیتِ اصول اصلی نئولیبرالیسم که بر روی بازارهای رقابتی و دولت محدود متمرکز است، آن را برای تغییر شرایط و مطابق نیاز بسیار سازگار می سازد. بنابراین، نئولیبرالیسم قادر به حرکت از ایده‌هایی مبتنی بر «کوچک کردن» دولت برای آزاد کردن بازارها در سالهای ۱۹۸۰ تحت رهبری محافظه کاران، به «گسترده کردن» دولت برای ازادانه تر کردن کار بازار

تحت رهبری ترقی خواهان در سال‌های ۱۹۹۰ بوده است. همچنین آن قادر به جذب ایده‌های به ظاهر متناقضی نیز بوده است، مثلاً در مورد دولت رفاه، بعد از برخورد اولیه با ایده‌های سوسیال دمکراتیک، از طریق تلاش برای کاهش منفعل هزینه‌های اجتماعی و حفاظت کار، نئولیبرالیسم چنین ایده‌هایی را در برنامه خود گنجاند تا از دولت رفاه برای ترویج کاراییِ بازار از راه «سیاست فعال بازار نیروی کار» استفاده کند. در نهایت، نئولیبرالیسم به همان اندازه نیز قادر به انجام دگردیسی بوده است بطوری که ایده‌هایی که در دورانهای قبلی بی‌اعتبار گشته اند، در شمایلی جدید دوباره ظهور می کنند، مثلاً بحث «پول سالم» در سالهای ۱۹۲۰، ابتدا به شکل پول گرایی در سالهای ۱۹۷۰ و در اواخر سالهای ۲۰۰۰ به مثابه «بدهی های پایدار» دوباره مطرح شدند.

دوم، نئولیبرالیسم اغلب فقط در حوزه خطابت و بیان «rhetoric» کار می‌کند و نه در واقعیت پیاده‌سازی و عمل . قابل تذکر است که تعداد زیادی از سیاست‌های نئولیبرالی-مانند قطع هزینه‌های عمومی، اصلاح سیاست رفاه، و کاهش نظارت برای حفاظت-برای پیاده‌سازی و اجرا بسیار سخت هستند و از نظر سیاسی بسیار منفور. این به توضیح این امر کمک می‌کند که چرا وعده کوچک کردن دولت در اغلب موارد توخالی از آب در آمده است، خصوصا اینکه تجدید ساختار دولت ، نه به کاهش اندازه آن منجر گردید، و نه لزوماً هزینه‌های عمومی را کم کرد. مقررات زدایی، بیش از آنکه به خلاص شدن از دست دولت منجر شود، بسادگی به نوع دیگری از مقررات سازی منتهی گردید. اما این موضوع قبل از آنکه به عنوان یک ضعف تلقی گردد، می‌تواند به مثابه یک قدرت انگاشته شود، چرا که عدم اجرا و پیاده‌سازی می‌تواند در خدمت سیاستمداران نئولیبرالی باشد تا شعار نئولیبرالیسم بیشتر را سر دهند.

سوم، ایده‌های نئولیبرالی در بحث سیاست و گفتمان سیاسی، از طریق پیروزی در «نبرد ایده ها» در مقابل الترناتیو های ضعیف تر، عموما موفق تر بوده است. در برخی موارد، این قدرت ممکن است از طریقِ طبیعتِ به ظاهر معقول و عقل سلیمِ استدلالات نئولیبرالی کسب شود. مثلا، درخواست «حُسن» امور مالی سالم با استفاده از استعاره اقتصاد خانگی صورت می گیرد-از نیاز به موازنه در بودجه خانگی افراد ، نیاز به انجام همان کار یعنی موازنه در بودجه دولتی استنتاج می شود- و این ممکن است برای شهروندان عادی طنین بهتری نسبت به پیشنهاد غیر قابل درکِ مستقیمِ کینزی در مورد خرج بیشتر در دوران کسری بودجه و بدهی،

داشته باشد. در موارد دیگر، موفقیت نئولیبرالی را می‌توان به تغییر چارچوب مشکلات حاضر نسبت داد-مثلا، در گفتار، صحبت از بحران بدهی عمومی تا بحران بانکها می شود؛ در داستانسرایی-، اگر ولخرجی عمومی مسأله است، سفت کردن کمربندها راه حل آن می باشد؛ و نمونه اسطوره سازی-برای آلمانی ها، سفت کردن کمربندها تنها راه جلوگیری از ریسک ناشی از تورمی شبیه تورم سالهای اول دهه ۱۹۲۰می باشد، و در نتیجه خطرات ناشی از کاهش قیمت و بیکاری در اوایل سالهای ۱۹۳۰ که به ظهور هیتلر منجر شد، نادیده گرفته می شود. به همان اندازه مهم است در نظر داشته باشیم که شاید نئولیبرال ها انقدر هم قوی نیستند، بلکه مخالفین انان ضعیف می باشند. با همه این حرفها، احزاب مرکز-چپ در تمام این دوران، بخصوص در اروپا در طی بحران حوزه اروپا کجا بودند؟ شایان توجه است که تا همین اواخر رهبران سوسیال دمکراتیک اروپا شعار رشد اقتصادی می دادند، در حالی که ریاضت اقتصادی را اجرا می کردند.

چهارم، ائتلاف قوی گرایشات مختلف اغلب ایده‌های نئولیبرالی را برای اهداف استراتژیکی خود می پذیرند، چه به آن‌ها اعتقاد داشته و یا نداشته باشند. عاملان اقتصادی ممکن است از نظر مادی بهره مند شوند، بویژه از طریق مالیات های پایین‌تر یا فرصت های جدیدی که از طریق «مقررات زدایی» و خصوصی سازی بوجود می اید. بانکداران از اول تا به آخر همراه با بانک خندان هستند. در حالی که عاملین نهادها-نظارت گران، بانک مرکزی و مانند ان- با استفاده از ایده‌های نئولیبرالی خودمختاری کسب می‌کنند و بر قدرتشان افزوده می شود، سیاستمداران نیز میتوانند بی بهره نباشند و به حفظ و یا کسب بیشتر قدرت سیاسی نائل شوند. بعلاوه، همه این‌ها گرایش به خود ارتقایی دارند، چرا که هر چه بیشتر نئولیبرالیسم پایدار بماند، احتمالاً چنین بازیگرانی بیشتر به ایده‌های نئولیبرالی متعهد باقی می‌مانند و همچنین نگرش «اگر نمی‌توانی شکست شان بدهی، با آن‌ها همراه شو» ایجاد می شود، چنانچه در آغاز سال‌های ۱۹۹۰، جناح مرکز-چپ ایده‌های نئولیبرالی را اقتباس کرد.

پنجم، ایده‌های نئولیبرالی از طریق نهادینه شدن آن‌ها در قوانین و مقررات، و هم چنین سازمانها، بشمول هیئت های نهادهای مستقل غیر-اکثریتی مانند بانک های مرکزی، اژانس های رتبه بندی های بین المللی، و هیئت های تنظیم استاندارها که خارج از کنترل دولت ملی می باشند، نیرو کسب می کنند. علاوه بر این، در اتحادیه اروپا، پیمان های پی در پی برای ثبات در حوزه اتحادیه اروپا- با پیمان ثبات و رشد در ماستریخت در سالهای

۱۹۹۰ که وقف معیارهای اتحادیه پولی شد آغاز گردید و با پیمان های مختلف در طی بحران اتحادیه اروپا به اوج خود رسید-این اطمینان را می‌دهد که ایده‌های نئولیبرالی در مورد تثبیت مالی، صرف نظر از شکست شان در حل بحران، بسختی قابل تغییر هستند.
این رئوس تحلیلی پنجگانه ما را با این سئوال نهایی تنها می گذارد: با وجود این انعطاف پذیری، آیا راهی برای خروج از نئولیبرالیسم وجود دارد؟ یک راه می‌تواند فروپاشی از درون باشد، همانطور که تناقض ذاتی در نئولیبرالیسم بطور فزاینده ای آشکار می گردد-مانند تناقض بین ایده یک دولت محدود در حرف و اینکه در عمل دولت نقش موثری در بهبود بازار ایفا می کند. دیگری می‌تواند رد نئولیبرالیسم از بیرون باشد، همراه با وعده‌های انجام نشده، و البته شکست های نئولیبرالیسم، ماهیت ان را بیش از پیش بر شهروندان آشکار می سازد. راه گریز دیگر، امکان ظهور الترناتیوهای ایده ای قوی در مقابل نئولیبرالیسم می باشد. مثلاً می‌توان روشهای جدید حاکمیت اقتصادی که سیاست را مقدم بر، و نه متاخر از، اقتصاد قرار می دهد،را در نظر گرفت. این امکان نیز وجود دارد که نئولیبرالیسم حمایت قدرتمندان و یا ائتلاف های جدیدی را که شکل می‌گیرند را از دست بدهد. شاید سوسیال دمکراتها در پشت مجموعه‌ای جدیدی از ایده ها شروع به متحد شدن کنند. و در نهایت، این نیز بخوبی ممکن است که نهادهای نئولیبرالی در هم شکسته شوند، یا جایگزین گردند، و یا در نتیجهِ ائتلافهای جدید، همراه با اید ه های نو در مورد اینکه چگونه مشکلات را حل کنند، متکامل گردند. اما برای هر کدام از امکانات یاد شده، به احتمال زیاد همه چیز بسیار بدتر می شود، قبل از اینکه ما بتوانیم روزنه ای از نور را در انتهای تونل ببینیم.

این مقاله اولین بار توسط سایت «policy network» بر اساس استدلالات نویسندگان، Vivien A. Schmidt و Mark Thatcher، در کتاب مشترکشان، Resilient Liberalism in Europe's Political Economy ، در تاریخ 30-10-2013 ،چاپ شد.